آفرينش زن; تفاوت يا تبعيض, توازن يا تساوى, اصالت يا تبعيت؟

عبدالمجيد فلسفيان

1. آيا آفرينش زن بيان گر تبعيض در خلقت و برترى يكى بر ديگرى است; يكى معيوب است و ديگرى بدون عيب؟

2. آيا آفرينش زن اصالت نداشته و به تبع مرد و به خاطر او آفريده شده است؟

3. آيا در آغاز آفرينش, زن از دنده ى چپ مرد آفريده شده و جزيى ناچيز از وجود مرد است يا مستقل آفريده شده و خلقت او اصيل است؟

4. آيا زن و مرد در قواى دماغى و فيزيولوژى, امكانات و استعدادها مساوى هستند يا متوازن مى باشند؟

5. آيا نقصان عقلى كه در روايات به زن نسبت داده شده, عيب اوست يا بيان گر زيادى نيروهاى ديگر او؟

6. آيا فضيلتى كه در آيات قرآن كريم به مرد نسبت داده شده, علامت برترى اوست يا به معناى زيادى امكانات؟

پرسش هايى از اين قبيل, از گذشته و چه بسا از آن هنگام كه اين دو آيت حق به مرحله ى تفكر و تعقل پا گذاشتند مطرح بوده و تا امروز كه از يك طرف عصر پسامدرن و جهان فرا صنعت و عصر عقلانيت و فمينيزم افراطى است و از طرف ديگر عصر فتنه ها و شبهاتى است كه براى يك كاسه كردن جهان و تشكيل دهكده ى جهانى و نظم نوين آن, همه ى مرزها در هم شكسته و همه ى آرمان ها و باورها با شبهه افكنى ها درو مى شوند تا ((غرب)) باشد و ((دين)) نباشد, ادامه دارد.

آن جا كه اين گونه مباحث از حس كنجكاوى انسان بر مى خيزد تا خود را بشناسد و به ((قدر)) و ((اندازه)) و ارزش ديگران واقف شود, اين پرسش گرى امرى مقدس است, چرا كه آدمى را به حركت وا مى دارد و فكر و عقل او را به كنكاش و سنجش فرا مى خواند و با تامل و تدبر رو به رو مى كند.

اگر طرح اين مطالب از حس زيباى كنجكاوى و جست و جوگرى الهام نگيرد, نشان از دل هاى لرزان و قلب هاى مريض و مضطربى دارد كه ريب, ترديد و شك وجود آن ها را فرا گرفته و يا قبل از طرح اين مسايل خود, تقدير ديگرى دارند و اغراض و اهوا و اميالشان چيز ديگرى است, در نتيجه آن چه مى پرسند حق نيست كه شبه ى حق است و باطلى است كه ژست حق به خود گرفته است و ديگربه آن پرسش نمى گويند, بلكه آن ها را شبهه مى نامند كه امام على (ع) فرموده اند: ((سميت الشبهه شبهه لانها تشبه الحق)). (1)

بنابراين بايد به پرسش ها پاسخ مناسب و هماهنگ داد و ريشه هاى بروز شبهات را درمان كرد و زمينه هاى شكل گيرى آن ها را از بين برد, كه اهل شبهه افكنى به شهادت قرآن دو مرگ دارند; ((فكر و قدر ثم قتل كيف قدر)) (2)

((ثم قتل كيف قدر)); در حالى كه تقدير كرده اند و غرض خاصى دارند, به اين مى انديشند كه با چه شبهه و سوالى به اهداف خود برسند, كه با اين ترفند هم فكر خود را مى ميرانند و هم خود مى ميرند; هم مرگ فكر دارند و هم مرگ خود.

با بيان فوق (تفاوت پرسش و شبهه), مشخص شد كه هر كدام از شبهه و پرسش, به برخورد مناسب خود نياز دارد; به پرسش بايد پاسخ داد و شبهه را بايد از ريشه مداوا كرد و خشكاند.

حال در ادامه به پاسخ گويى از پرسش هاى بالا مى پردازيم و چنان چه توفيق رفيق باشد, در شماره هاى آينده به پرسش هايى در همين راستا پرداخته مى شود و سعى مى گردد كه ترتيب منطقى و طبيعى بين آن ها رعايت شود تا ضمن جلوگيرى از تكرار مخل, زمينه ى جمع بندى سريع و نتيجه گيرى مناسب فراهم شود.

پرسش از اصل آفرينش انسان و در پى آن آفرينش زن و به بيانى ديگر پرسش از چگونگى آفرينش, از دير باز توجه بشر را به خود معطوف داشته و هر كس شايسته ى فهم و فكر خود, با تكيه بر منابع اصيل يا بدون توجه به آن ها, پاسخى داده است. حق اين است كه انسان از آن جا كه شاهد خلقت خود نبوده, از چگونگى پيدايش خود نيز عالم نيست و از آن جا كه با اختيار خود آفريده نشده, بر هدف آفرينش واقف نيست. اما آدمى يقين دارد كه خود, خود را نيافريده و او مصنوع و ساخته ى دست ديگرى است و يقين دارد و يا مى تواند به اين علم و آگاهى برسد كه صانع و خالق او موجودى باشعور و حكيم است كه خلقتش خالى از غرض, هدف و حكمت نيست و اوست كه مى تواند آن چه را كه انسان توان يادگيرى آن را ندارد, به او تعليم دهد; ((و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون)); (3), در نتيجه اوست كه به اين دو پرسش اصلى پاسخ مى دهد.

قرآن كتابى است كه خالق هستى در او تجلى يافته, بنابراين پر از گفت و گو از اصل آفرينش و به خصوص آفرينش انسان, گاهى از اصل خلقت انسان, گاهى از چگونگى خلقت و گاهى از مراحل خلقت و از قدر و اندازه ها و استعدادهاى ما, از حالت ها, ضعف ها, قوت ها و وسوسه هاى ما سخن به ميان آورده كه خود به تحقيق وسيع و مستقلى نياز دارد.

در آيات بسيار ديگرى از هدف آفرينش انسان سخن به ميان آمده: ((افحسبتم انما خلقناكم عبثا و انكم الينا لاترجعون)) (4); آيا گمان مى كنيد كه ما شما را بدون هدف آفريديم و شما به سوى ما بازگشتى نداريد. ((ايحسب الانسان ان يترك سدى)) (5); آيا انسان گمان مى كند كه بى هدف رها مى شود. چنين آيات كوبنده اى گمان بى هدف و بيهوده بودن خلقت انسان را نفى مى كند. در آيات ديگر نيز خداوند به مقصد و نهايت و هدفمندى انسان اشاره دارد كه آدمى استمرار دارد تا به او باز گردد و با كدح و سعى و تلاش در صراط و راه قدم بردارد تا به مقامات پروردگارش نايل آيد(6); اين صراط و راه همان عبوديتى است كه در اين آيه به آن اشاره دارد; ((ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون)).

آدمى بايد از همه ى معبودها و معشوق ها آزاد شود و به عبوديت پروردگارش گردن بنهد. اين عبوديت جز با معنويت و شناخت خود, خدا, هستى, انواع دعوت ها و سنجش آن ها و انتخاب ((احد صمد)) و عشق وافر به او ميسور نخواهد بود.

بنابراين, وحى به اين دو پرسش پاسخ تام و تمام مى دهد و پرسش گر از آفرينش زن به اين جواب مى رسد كه زن و مرد در انسان بودن مشترك اند و لفظ انسان به صورت مساوى به هر دو صدق مى كند, ليكن از آن جا كه زن در طول تاريخ بشر تحقير شده و حتى در كتاب هايى كه ريشه ى وحيانى دارند و متاسفانه مورد تحريف قرار گرفته اند, هم چون تورات و انجيل, به قدر و منزلت زن اجحاف مى شود و مورد بى حرمتى قرار مى گيرد.

در عصر نزول قرآن, يعنى عصر جاهلى, زن زنده به گور مى شد تا سياهى ننگ از چهره ى مردان زدوده شود. با توجه به اين ويژگى هاى خاص, قرآن از آفرينش زن به گونه اى مستقل گفت و گو كرده است تا به شكل قاطع با همه ى نگرش هاى منفى به زن, مبارزه نمايد و زن را تا حد واقعيت انسانى اش رفعت دهد و كرامت او را احيا نمايد.

قرآن ابتدا يك اصل كلى جارى و سارى در هستى را مطرح مى كند: ((و من كل شىء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون)) (7) از هر چيزى دو جفت آفريديم, اميد است كه شما يادآور شويد و آگاه گرديد. آدمى با دقت در هستى و فهم دو گونه اى بودن موجودات زنده اعم از گياه, حيوان و انسان از دو حقيقت آگاه مى شود:

1. هر چيز براى ادامه ى حيات و هستى خود به زوج و جفت نياز دارد, جفتى كه بدون آن ناتمام است. او براى رسيدن به كمال به زوج خود محتاج است. اين نياز طرفين به يكديگر به ويژه انسان, براى رسيدن به اهداف عالى عبوديت و فلاح و رويش, امرى محسوس و انكارناپذير است.

2. حقيقت دوم اين است كه آفريننده ى اين آفريده هاى زوج, خود بايد از زوج داشتن مبرا و منزه باشد, چرا كه زوج داشتن او نشانه ى نياز و كسرى او است, در حالى كه خالق مطلق بايد صمد و بى نياز باشد و از زاد و ولد و توليد و تولد پاك باشد; ((لم يكن له كفوا احد)). هيچ كس همتاى او نيست و ((ليس كمثله شىء)) و او شبيه هيچ چيز نيست. امام صادق (ع) نيز با همين آيه, بر بى همتايى و وحدانيت خداوند استدلال مى كند. (8)

تا اين جا نتيجه مى گيريم كه موجودات و از جمله انسان زوج آفريده شده اند, خداوند در آيات ديگر قرآن به اين حقيقت تصريح مى كند: ((يا ايها الناس اتقوا ربكم الذى خلقكم من نفس واحده و خلق منها زوجها)) آيه هم به وحدت منشا آفرينش زن و مرد اشاره دارد, هم هدف اين آفرينش را گوشزد مى كند و هم از كيفيت رابطه ى زوجين و نياز اين دو به يك ديگر در گسترش و ادامه ى نسل سخن به ميان مىآورد.

((ناس)) خطاب عام به همه ى انسان ها از هر جنس, نژاد, جغرافيا و فرهنگ است و ((تقوى)) كه همان اطاعت است, به عبوديت منتهى مى شود و به غايت هدف آفرينش اشاره دارد و وجه ربوبيت آفريننده ى انسان از نوع توجه خالق به انسان كه بر اساس رويش و پرورش اوست و با لفظ ((ربكم)) آمده و وصف خالق بودن حق كه همراه با ربوبيت اوست, چرايى تقوى و اطاعت را بيان مى كند و ((نفس واحده)) به وحدتى حقيقى نوع انسان اشاره دارد كه همه ى ((ناس)) از يك حقيقت واحد آفريده شده اند و زوجين دو جنس متفاوت نيستند.

از اين كه آيه ((نفس)) را نكره آورده و آن را به وصف مونث واحده توصيف كرده و ضمير مونث به آن برگردانده, همه ى اين احتمال را تقويت مى كند كه نفس واحده را شخص ((حضرت آدم (ع))) نگيريم, بلكه آن را حقيقتى واحد معنى كنيم و زوجش را از جنس آن بدانيم كه وحدت حقيقى جنس زن و مرد را بيان مى كند كه هر دو از يك حقيقت نشات گرفته اند و آفرينش زن اصيل و مستقل است, نه تبعى و اين گفته كه زن از دنده ى چپ مرد آفريده شده و موجودى تبعى است, آن طور كه از تورات تحريف شده نقل مى شود,(9) درست نيست و كلام معصومين (ع) نيز آن را طرد مى كند و اين است كه زن زوج مرد است و نه شفع او تا يكى اعلى و اقوى باشد و ديگرى اسفل و اضعف.

نكته ى دومى كه در زوج بودن نهفته است اين است كه لازمه ى اين زوجيت و نيازمندى و تكامل اين است كه اين دو بايد با هم متفاوت باشند, زيرا اگر مثل هم باشند و هر دو يك اندازه و نوع شكل و امكان و استعداد داشته باشند, باز هم به نوع سومى نياز پيدا مى كنند كه تسلسلآوراست.

پس اين دو بايد متفاوت باشند تا كامل شوند. بنابراين آن چه در خلقت زن و مرد از اختلاف مشاهده مى شود, تفاوت است, نه تبعيض كه در تبعيض ظلم است و در تفاوت و اختلاف, حكمت.

حكمت اقتضا مى كند كه در تكوين و تشريع به نسبت هاى ميان اين دو توجه شود و به ميزانى به اين ها استعداد و امكانات عطا شود كه به تعادل و توازن منتهى گردد و از آن دو به همان ميزان كه داده شده, بازخواست گردد. اين تبيين رواياتى را كه به نقصان بعضى جهات در زن و فضيلت مردان اشاره دارند, روشن مى كند كه نه نقصان در زن عيب است و نه فضيلت و زيادتى ((الرجال قوامون على النسإ)) امكانات مايه ى افتخار و برترى.

توضيح بيشتر روايات و آياتى را كه به نقص و فضيلت اشاره دارند, به شماره ى بعد حواله مى دهيم. در اين جا نتيجه مى گيريم كه آفرينش زن اصيل است, نه تبعى و اين آفرينش حكايت از تفاوت دارد, نه تبعيض و اين تفاوت براى ايجاد توازن است, نه تساوى.

پى نوشت ها:

1. نهج البلاغه, خطبه ى 38.

2. المدثر/18, 19, 20.

3. بقره/80.

4. مومنون/115.

5. قيامه/36.

6. انشقاق/6.

7. الذاريات/49.

8. تفسير نور الثقلين, ج ;5 سوره ى الذاريات, حديث 49.

9. تورات, سفر آفرينش, باب 2, آيه ى 23 ـ 21.